

مردی با چشمان حادثه‌ساز

فراربان شهری!

در حاشیه



محمد باوری، روزنامه نگار

دو نفر از صیادانی که نیمه‌های شب گذشته در ساحل جزیره هنگام گستردن تورهای ماهیگیری شان بودند با اجساد پراکنده انسان‌ها در دریا قایق پهلوگرفته در ساحل روبه رو شده و چون شبانه نمی توانستند کاری کنند وچتره‌های غرق شدگان را به ساحل انتقال دهند تصمیم گرفتند به مرادآباد برگردند و برای جمع‌آوری مرده‌ها از مردان دیگر کمک بخواهند. دریا متلاطم و طوفانی بود وامید داشتند، صبح که با مردان همولایینی شان به ساحل بر می‌گردند خشمم و خروش دریا آرام بگیرد و تعداد زیادی از اجساد قربانیان به‌دست امواج به ساحل رانده شده باشند و دیگر مرده‌ها را از آب بگیرند. هنگام صبح به ساحل که برگشتند با صحنه هولناک‌تری برپهنه دریا که آرام گرفته بود روبه‌رو شدند. در آب اجساد بیشتری از زنان و مردان و کودکان در میان تخته پاره‌های قایق‌های درهم شکسته به‌چشم می‌آمد که با نرتمه امواج به آرامی تاب می‌خوردند و دریای طوفان زده شب، تعدادی از چتره‌ها را هم روی ماسه‌های ساحل کشانده بود.

قایق هم که اجساد زن و مرد و دو کودک در آن بود با پیکره‌ای سالم به ساحل پرتاب شده و دماغه‌اش در ماسه‌زار فرو رفته بود. صیاد جوان که تاب دیدن صحنه هولناک دریایی را نداشت از صیاد همراهش پرسید:

عمو خیرالله دیشب که به آبادی برگشتی به کدخدا خبر دادی، مردهایی را خبر کند به کمک بیایند؟

پیرمرد جواب داد: آره مرداجان. به آبادی که رسیدیم، یکراست رفتم سراخ خانه کدخدا، خواب بود پیرمرد. به اهل منزل شان سفارش کردم بیدارش کنند باید از مصیبتی خبرش کنم. کدخدا خوابزده که آمد، قضیه را حالمش کردم، گفتم، کدخدا چندتا قایق مال شهرهای پرا از مسافر، چه زن و چه مرد همراه با طفلان‌شان با طوفان درب و داغان شده وچتره‌هاشان در دریا پراکنده است و کاری از دست ما دو نفر بر نیامد. سحری هوا که روشن شد چند نفر از مرادآبادی‌ها را خبر کن. بیایند پای آب، کمک کنند چتره‌ها را از دریا بیرون بکشیم.

گفت چشم صبح اول وقت اذان چند نفر را می‌فرستم بیایند پای دریا کمک کنند.

کدخا پرسید: کسی هم زنده مانده؟

گفتم: نه کدخدا به نظرم‌ان آمد، چهار قایق بودند پر از مسافر، زن و مرد و طفلان‌شان که اسیر طوفان شدند و همه‌شان مردند. ۲۰ یا ۳۰ نفر می‌شدند.

کدخدا پرسید: این همه مسافر؟ به کجا می‌رفتند. نکند در شهر هم مردمانش اسیر سگ‌های هار شده‌اند. می‌خواستند از مصیبت فرار کنند...

دیدم کدخدا مرتب پرس و جوی می‌کند. گفتم:

– کدخدا جان کسی زنده نمانده که پرس‌وجو کنیم فراری بودند از چنگ سگ یا مصیبت دیگر وقت تنگ است کدخدا همین‌حالا شبانه، نوک‌ره‌ایت را بفرست به در خانه‌ها که حداقل ۱۰ نفری، صبح زود بیایند به ساحل مرده‌ها را از آب بگیریم.

پیرمرد نگاه نگران‌ش را به بیشه‌زار گرداند و زیر لب گفت:

– پس چس پیدایشان نشده؟ نکند همه خواب مانده باشند. چیزی نمانده آفتاب بزنند.

خدا کند مورد حمله سگ‌های هار قرار نگرفته باشند!

در این هنگام مراد در روشنی سحر چشمان جوینده‌اش را تا دور دست‌ها دواند و یکباره هیجان زده گفت:

– عمو خیرالله، می‌بینم‌شان، از دور پیدایشان شده.

پس از چند لحظه، سیاهی‌هایی در دور دست در میان بوته‌زار به چشم خورد. مردانی هروله کنار به سوی ساحل می‌دویدند و کم‌کم چهره‌ها‌شان پیدا می‌شد.

۱۰ مرد بودند. پیر و جوان که برای کمک به ساحل رسیدند و آب زدن تا چتره‌ها را بیرون بکشند. بسرعت تخته پاره‌های قایق‌های درهم شکسته را کنار می‌زدند، چتره‌ها را از آب بیرون می‌آوردند و در ساحل روی ماسه‌ها به ردیف در کنار هم، دراز به‌در می‌خواباندد. آنگاه خسته از بیرون کشیدن اجساد قربانیان از دریا، روی تخته سنگ‌ها نشستند که با چتره‌ها چه کنند. پیرمرد صیاد گفت:

– به نظر می‌رسد این خانواده‌های شهری مدت‌ها در دریا سرگردان بودند که به کجا پناه برند. ظرف‌های آذوقه و لباس اضافی که همراه داشتند نشان می‌دهد از شهر فراری بوده‌اند.

همه‌شان که در دریا غرق نشده‌اند. همین زن و مرد با دو تا طفل‌شان دیدیم که غرق نشده بودند اما تو ی قایق‌شان مرده‌اند.

یکی‌شان پرسید: منظور تان این است که به مرض مرده‌اند؟

پیرمرد جواب داد: خدا می‌داند، شاید در شهر ووبایی یا طاعونی مردم شهری را مبتلا کرده که عده زیادی در همان شهر مرده‌اند و بقیه هم از ترس جان‌شان، با عجله رخت ولباس و غذای برای چند روز‌شان برداشته‌اند و دل به دریا زده‌اند، یادصرح‌وایبایان سرگردان شده‌اند.

یکی از مردان با چهره‌ای ترسان و بیمناک روبه جمع کرد و گفت:

– اگر این مرده‌ها مصیبت‌دیده مبتلا به وبا یا طاعون بوده‌اند...! و همه نگاه‌های پراسان به عمو خیرالله برگشت تا از چاره‌کار بگیرد. پیرمرد خسته از تالاش، چپ‌قاش را با فشار انگشت روی توتون گیراند و با نفس‌های عمیق، دود توتون را که از میان لب‌های تاسیده‌اش بیرون می‌داد، میان سبیل‌های پهن و آویخته‌اش پیچید. گفت:

– فرمایش شما درست، پس اگر ووبایی و طاعونی بوده باشند با چتره‌های‌شان چه کنیم؟

مراد جوان با نگاهی بیمناک به فکر ماند و گفت:

– آتش...! باید آتش بزنیم این چتره‌ها را...

■ ادامه دارد

درخواست مرد نایبنا برای قصاص میوه‌فروش دوره‌گرد

گروه حوادث / رسیدگی به پرونده

مرد دستفروشی که متهم است در یک درگیری خیابانی چشم همکارش را کور کرده است در دادگاه کیفری استان تهران برگزار شد. به‌گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از ۲ سال پیش با گزارش درگیری منجر به جرح در منطقه سعادت آباد آغاز شد. پس از آنکه مأموران به محل نزاع رفتند مشخص شد که درگیری میان دو دستفروش رخ داده که با چرخ دستی میوه می‌فروختند. در این میان یکی از آنها به‌نام محسن با چوبی که در آن میخی وجود داشته ضربه‌ای به‌صورت حمید زده که باعث جراحت شدید چشم او شده و وی را به بیمارستان منتقل کرده‌اند اما ساعاتی بعد پزشکان اعلام کردند که ورود میخ به داخل چشم حمید موجب کوری کامل یک چشم او شده است.

حمید پس از چند روز که از بیمارستان ترخیص شده بود به اداره پلیس رفت و شکایتش را علیه محسن مطرح کرد و در توضیح ماجرا گفت: چند ماهی بود که با چرخ دستی در یکی از محله‌های سعادت آباد میوه می‌فروختم و از این راه خرج زندگی زن و بچهام را درمی‌آوردم. محسن هم پیش‌تر در آن محله میوه می‌فروخت. بعد از مدتی وقتی دید مشتری‌های من بیشتر شده که آن محل را ترک کنم و به محله دیگری بروم اما من در پاسخ به او می‌گفتم تو کار خودت را بکن و من هم کار خودم را خیابان ملک خصوصی تو نیست. تا اینکه روز حادثه چوبی چشم او شده و وی را به بیمارستان منتقل کرده‌اند اما ساعاتی بعد پزشکان با میخی که روی چوب بود به چشمم کوبید و همان لحظه بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم متوجه شدم که چشمم کور شده است.

نمی‌توانم کار کنم، زندگی‌ام نابود شده و همسر و فرزندانم در شرایط سختی به سر می‌برند. من کار خلافی نمی‌کردم که به به هیچ وجه وجود ندارد و چشم شاکي به‌طور کامل کور شده است.»

به این ترتیب تحقیقات در خصوص پرونده کامل و متهم با‌صدور کیفرخواست به شعبه ۷ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد و صبح روز گذشته جلسه رسیدگی به این پرونده برگزار شد.

همان چرخ‌دستی‌ام است. اما شاکي وقتی به آنجا آمد بخشی از مشتری‌های من را گرفت و برابم مشکل درست کرد. همسر و فرزندانم در شرایط سختی به سر می‌برند. من کار خلافی نمی‌کردم که به به هیچ وجه وجود ندارد و چشم شاکي به‌طور کامل کور شده است.»

editorial@irannewspaper.ir

تلفن گروه حوادث: ۸۸۷۶۱۶۲۱ – ۰۲۱



به‌عذرخواهی هم نیست، به هیچ وجه حاضر به گذشت نیستم و قصاص می‌خواهم. ضمن اینکه همه خسارتی که به من وارد شده را هم باید بدهد. وکیل مدافع متهم نیز در دفاع از موکلش گفت: موکل من به‌لحاظ اقتصادی فرد خانواده‌اش تلاش کرده و در دفاع از خودش مجبور به درگیری شده است. با این حال ما درخواست مصالحه داریم. در پایان این جلسه قضات برای صدور رأی وارد شور شدند.

چندباری از او خواست‌م تا چند کوچه پایین‌تر برود اما او هربار سعی می‌کرد با رفتارهایش درگیری ایجاد کند. روز حادثه هم او درگیری را آغاز کرد و من هم برای دفاع از خودم ضربه‌ای به او زدم اما ضربه من به چشم شاکي نخورد و من او را کور نکردم ممکن است در آن شلوغی دعوا فرد دیگری باعث کور شدن شاکي شده باشد.

بعد از اظهارات متهم شاکي با لحنی عصبانی گفت: حالا که این شخص من را متهم به دروغ‌گویی می‌کند و حاضر به عذرخواهی هم نیست، به هیچ وجه حاضر به گذشت نیستم و قصاص می‌خواهم. ضمن اینکه همه خسارتی که به من وارد شده را هم باید بدهد. وکیل مدافع متهم نیز در دفاع از موکلش گفت: موکل من به‌لحاظ اقتصادی فرد خانواده‌اش تلاش کرده و در دفاع از خودش مجبور به درگیری شده است. با این حال ما درخواست مصالحه داریم. در پایان این جلسه قضات برای صدور رأی وارد شور شدند.

پس از آن متهم در دفاع از خودش گفت: اتهام ضرب و جرح را قبول دارم ولی به شعبه ۷ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد و صبح روز گذشته جلسه رسیدگی به این پرونده برگزار شد.

همان چرخ‌دستی‌ام است. اما شاکي وقتی به آنجا آمد بخشی از مشتری‌های من را گرفت و برابم مشکل درست کرد. همسر و فرزندانم در شرایط سختی به سر می‌برند. من کار خلافی نمی‌کردم که به به هیچ وجه وجود ندارد و چشم شاکي به‌طور کامل کور شده است.»

به این ترتیب تحقیقات در خصوص پرونده کامل و متهم با‌صدور کیفرخواست به شعبه ۷ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد و صبح روز گذشته جلسه رسیدگی به این پرونده برگزار شد.

همان چرخ‌دستی‌ام است. اما شاکي وقتی به آنجا آمد بخشی از مشتری‌های من را گرفت و برابم مشکل درست کرد. همسر و فرزندانم در شرایط سختی به سر می‌برند. من کار خلافی نمی‌کردم که به به هیچ وجه وجود ندارد و چشم شاکي به‌طور کامل کور شده است.»

به این ترتیب تحقیقات در خصوص پرونده کامل و متهم با‌صدور کیفرخواست به شعبه ۷ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد و صبح روز گذشته جلسه رسیدگی به این پرونده برگزار شد.

همان چرخ‌دستی‌ام است. اما شاکي وقتی به آنجا آمد بخشی از مشتری‌های من را گرفت و برابم مشکل درست کرد. همسر و فرزندانم در شرایط سختی به سر می‌برند. من کار خلافی نمی‌کردم که به به هیچ وجه وجود ندارد و چشم شاکي به‌طور کامل کور شده است.»

دستگیری زوج قاچاقچی

با ۲۰ کیلو تریاک

گروه حوادث/ زوج قاچاقچی که ۲۰ کیلو تریاک را در بطری‌های آب معدنی جاساز کرده بودند از سوی پلیس دستگیر شدند.

سرهنگ «عبداله‌واب حسونوند» رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر تهران در تشریح این خبر گفت: با دریافت گزارش مردمی و رصدهای اطلاعاتی مبنی بر اینکه یکی از قاچاقچیان مواد مخدر قصد دارد مقداری مواد مخدر را از استان‌های شرقی کشور خریداری و به شهر تهران منتقل کند، بررسی موضوع در اختیار مأموران پایگاه نهم پلیس مبارزه با مواد مخدر تهران قرار گرفت. در ادامه تحقیقات مشخص شد، متهم و همسرش به بهانه مسافرت خانوادگی با استفاده از یک دستگاه خودروی سواری محموله مواد مخدر را در بطری‌های آب معدنی جاساز کرده و قصد دارند پس از گذشتن از استان هرمزگان به شهر تهران بیایند.

سرهنگ حسونوند گفت: با تکمیل رصدهای اطلاعات و تحقیقات پلیسی، نتیجه تحقیقات در اختیار مقام قضایی قرار گرفت و دستور دستگیری و جلب متهمان صادر شد و تیمی از مأموران پایگاه نهم به شهرستان «رودان» از توابع استان هرمزگان اعزام شدند. با همکاری مشترک پلیس شهرستان رودان محورهای مواصلاتی به شهرستان رودان کنترل و خودروی متهمان شناسایی و مأموران اعزامی موفق شدند در عملیاتی مشترک خودروی سواری متهمان را متوقف و این زوج قاچاقچی را دستگیر کنند.

رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر پایتخت، افزود: در بازرسی از خودروی متهمان ۱۹ بطری آب معدنی حاوی تریاک در مجموع به وزن ۲۰ کیلو کشف شد. متهمان به مقر پلیس منتقل و پس از تکمیل پرونده برای سیر مراحل قانونی در اختیار مقام قضایی قرار گرفتند.

تأیید حکم مردان آدم‌ریا

گروه حوادث/ حکم زندان، تبعید و شلاق اعضای یک باند که با ربودن مردی برج‌ساز و سه مدیرعامل شرکت‌های معروف در تهران آنها را شکنجه و اخاذی کرده بودند از سوی دیوان عالی کشور تأیید شد.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، این متهمان از سال ۹۶ آدم‌ریایی‌های سریالی خود را آغاز کرده و با ربودن افراد پولدار و سرشناس و شکنجه آنها از خانواده‌هایشان اخاذی می‌کردند. در پرونده این افراد ربودن چهار مرد

از جمله یک برج‌ساز و مدیرعامل شرکت گلدیران نیز به چشم می‌خورد. پس از دستگیری متهمان آنها در شعبه دهم دادگاه کیفری محاکمه شدند

و قضات دادگاه با توجه به مدرک‌های موجود در پرونده سردرسته باند را

به ۱۵ سال زندان، ۲ سال تبعید به شهرستانی دورافتاده و ۵۰ ضربه شلاق محکوم کردند. سه همدست وی نیز هر کدام به ۳ سال زندان محکوم شدند.

این حکم دیروز در شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور مهر تأیید خورد و قطعی شد.

کلاهبرداری شاگرد عطاری به بهانه

انرژی درمانی

گروه حوادث/ شاگرد عطاری که را به‌اندازی کانال تلگرامی و صفحه اینستاگرامی به بهانه درمان‌های

متافیزیک و علوم غریبه قصد سودجویی و فریب کاربران را داشت، از سوی پلیس دستگیر شد. سرهنگ جواد جهانشیری رئیس پلیس فتای استان خراسان رضوی در تشریح این خبر گفت: چندی قبل یکی از بانوان مشهدی از فردی که در فضای مجازی خود را انرژی درمان معرفی کرده بود شکایت کرد. کارشناسان دایره اخراجی در پلیس فتای مرکز استان در نخستین بررسی‌ها دریافتند این مرد میانسال خود را انرژی‌درمان می‌خوانده و مدعی آشنایی با علوم غریبه و متافیزیک بوده و پس از دریافت تصاویر بدون پوشش از اندام‌های افراد بیمار و متقاضی درمان، درخواست ملاقات حضوری برای بیرون راندن ارواح خبیثه و شیطانی از بدن بیمار داشته تا بدین روش به اصطلاح چاکرایا بسته شده فرد بیمار را باز کند. جهانشیری تصریح کرد: کارشناسان پلیس فتای استان پس از تحقیقات فنی و پلیسی و استعلام از مبادی ذیربط و با کسب دستور قضایی متهم را به همراه ادله دیجیتال و ابزار رایانه‌اش دستگیر کردند. متهم ۵۲ ساله که شاگرد عطاری و ویزیتور در بخش گیاهان دارویی بود و از مهارت سخنوری و فن بیان بالایی هم برخوردار بود، پس از رؤیت شواهد غیرقابل انکار ضمن اعتراف، سادگی برخی کاربران در شبکه‌های اجتماعی را عامل اصلی دستپایی به اهداف سوء خود بیان کرد.

۵ ماه تالاش

برای اجرای نقشه یک قتل



موقع مناسبی برای اجرای نقشه‌مان است. او وارد آپارتمان شد و در را باز گذاشت و من هم چند دقیقه بعد رفتم و با دو ضربه چاقو به گردنش او را کشتم و از خانه بیرون آمدم.

■ **بعد از قتل کجا رفتی؟** به شهرستان محل زندگی ام. در این مدت هم آنجا بودم. چون فکر می‌کردم اسم و هویت من لو نرفته، برای همین با خیال راحت به زندگی‌ام ادامه دادم.

■ **حتی از دستگیری منیزه هم باخبر نشدی؟** نه، قرار بود که مدتی باهم در ارتباط نباشیم تا آب‌ها

از آسیاب بیفتد و بعد از آن من به سراغش بروم و باهم ازدواج کنیم.

■ **چطور با منیزه آشنا شدی؟** چند سال قبل، منیزه و یکی از دوستانش به‌نام سهیلا را در شهرستان

دیدم و عاشق منیزه شدم. شماره‌ام را به سهیلا

■ **چند وقت است تصمیم به قتل گرفتی؟** ماهی می‌شود. اوایل منیزه خودش سعی کرد شوهرش را بکشد اما موفق نشد. بعد باهم تالاش کردیم. سه

یا چهار بار به او سوء قصد کردیم ولی بی‌فایده بود. حتی سعی کردیم با تصادف ساخنگی او را بکشیم ولی باز تلفات نتیجه نداشت. تا اینکه روز حادثه موفق

شدیم.

■ **منیزه چطور می‌خواست شوهرش را بکشد؟**

در غذا قرص سمی ریخته بود. اما قرص‌ها کم بود و از طرفی شوهرش قوی جثه بود و به همین

دلیل قرص‌ها آن‌طور که باید اثر نکرده بودند.

■ **روز حادثه چه شد؟** از شب قبل از قتل به پشت بام خانه‌شان آمدم و منتظر ماندم. حدود ساعت

۹ یا ۱۰ صبح روز بعد منیزه به سراغم آمد و گفت